

صادق هدایت

بمناسبت دومین سال مرگ او

دو سال پیش ، ۱۹ یا ۲۰ فروردین ۱۳۳۰ صادق هدایت، بزرگترین نویسنده معاصر ایران ، دردنباله کوتاه آخرین سفرش بخارج ، در شهر پاریس ، خودکشی کرد. مرگ او ، برای ادبیات معاصر ایران، ضایعه ای عظیم و جبران ناپذیر بود هدایت بسوی سرنوشتی رفت که در سراسر دوران زندگی کوتاهش با آن در جدال و کشمکش بود. در نوسان دردناکش بین مرگ و زندگی بالاخره پنجه مرگ غالب شد و در «نیمروز خفه ای (۱)» جانش را گرفت. مرگی بود دردناک ، بیرحمانه و تأسف زا که خلأ محسوسی در محیط ادبیات معاصر ایران بوجود آورد. بیشک در شیوه و سبکی که هدایت بنیان نهاد ، در میان نویسندگان معاصر ایران کسی حتی بگردش نمیرسد . بهمین جهت فقدان او ، برای حیات ادبی ایران ، خیلی گران و جبران ناپذیر بشمار آمد .

۳۴

هدایت پایه گذار بیهمتای داستان نویسی نوین ایران بود. پیش از او نوشتن داستانهای کوتاه ، بسبب و شیوه ای که از ادبیات اروپائی ملهم بود ، در ادبیات ایران سابقه نداشت . معمولاً بنیان گذاران يك شیوه ، اگر افتخار ابداع و ابتکار را دارند بزودی جای خود را بتالیان تواناتری میدهند که با بهره گیری از توشه آنان آثاری قوی تر و شگفت تر بوجود میآورند . ولی در طی بیست سال حیات ادبی هدایت ، پیروان و مقلدان طریقتش نه تنها هرگز بگردش نرسیدند ، بلکه بفواصل قابل ملاحظه ای از او عقب ماندند . در راهی که میرفت ، هدایت همیشه قدرت ، برتری و استادی بیهمتای خود را حفظ کرد . در ادبیات نیمقرن اخیر ایران هدایت یک پدیده شگفت و قابل ملاحظه بود ، اگر از نظر تقدم زمانی ، از «یکی بود و یکی نبود» جمال زاده نام میبرند ، بیشک و تردید در بنای پرشکوه و شگرفی که هدایت برای نثر و داستان نویسی فارسی معاصر بنیان نهاد ، اثر مذکور بزحمت يك خشت زیرین بشمار میآید .

هدایت نثر فارسی را که مدتها جامد و راکد مانده بود و درچار چوبه ها و قوالب خشک و بیروح محکوم بیوسیدن بود ، از دایره مبتذلات مکرر بیرون کشید و بقمای ارجمند ارتقاء داد . بیشک در این زمینه هیچکس نمی تواند از صلاحیت هدایت برخوردار باشد . وی با عمق همه جانبه زبان فارسی را میشناخت. زبانشناسی

او محصور بقواعد و قوالب متعجبانه بشر بیجان رسمی نبود؛ او با شایستگی، زبان جاندار و زنده فارسی، زبان مردم را میشناخت و بر پیچ و خمها و غنای بی پایان آن



۳۵

آخرین عکس هدایت

واقف بود. با جرأتی که از آگاهی و روشن بینی برمیخیزد، بقالب بیجان تشرمت‌داول زمان ما، روح زبان مردم را دمید. بدون بیم از سر زنش و تسخر عالم نماها و

ملاقطعی‌ها، اصطلاحات، تمایز، ضرب‌المثل‌ها و لغات زبان عامه را در نثر خود وارد کرد و کنجینه وسیع و گرانبهای را بر ذخائر زبان ما افزود. اگر زبان نثر رسمی بیروح، جامد، بیحرکت و عقیم است، زبان توده زنده، متحرک و دائماً زاینده می‌باشد. زبان توده در برابر احتیاجات نو و مفاهیم جدید پا پس نمی‌کشد، دوچار تنگی و خفگان نمی‌شود؛ بلکه خلق می‌کند، می‌زاید و با جریان زندگی پیش می‌آید. هدایت باشکستن حدود ادبی قدیم و سرازیر کردن زبان توده در پهنه نثر و ادبیات خدمت بزرگی بشکامل و تحرک زبان و ادبیات فارسی کرد. وی نه تنها زبان توده را با اصطلاحات، تمایز، ضرب‌المثل‌ها و کنایات بی‌پایانش، در دهان قهرمانها و اشخاص داستانهایش گذاشت، بلکه در نثر ادبی و توصیفی، در بیان حالات و وقایع هم از این منبع فیاض بهره گرفت، بطوریکه نثر ادبی او، هنگام توصیف‌ها، بیان حالات و وقایع، در عین زیبایی و انسجامی بی‌مانند، با مکالمات عادی اشخاص داستان هایش مشابهت و هم‌آهنگی تام دارد. در این زمینه، یکی از جوه ممتاز هنر هدایت اینست که لغات و تمایز و ضرب‌المثل‌های زبان توده را با چنان مهارتسی وارد نثر داستانهای خود می‌کند که خیلی عادی و طبیعی بنظر می‌آید و هیچگونه تصنعی بچشم نمی‌خورد. این امر زائیده نبوغ، استعداد شگرف و وسعت دائره معلومات اوست. چنان است که کلمات را مثل موم در دست خود دارد و در بهترین و شایسته ترین مواضع جایشان میدهد. نوشتن در نظر هدایت وسیله‌ای برای انتقال احساس و بیان مقصود است و بهمین جهت هر جا که چارچوبه‌های قواعد مانعی در راهش بتراشد، با جرأت و صلاحیت پا فراتر می‌گذارد و شیوه‌ای از بیان را بر میگزیند که احساسش را بهتر و قویتر انتقال دهد.

۳۶

نثر هدایت، در عین حال که شیوه خاص خود را همیشه حفظ می‌کند، جنبه‌های گوناگونی بخود می‌گیرد. هنروی، گاه در منظومه‌های هجایی، گاه در قطعات کوتاه و گیرای هزل آمیز، زمانی در داستانهای کوتاه (نول)، زمانی در پستی انتقادی و کیمیک، گاه در افسانه‌های شیوا، و گاه در داستانهای بزرگ و رمان، تجلی می‌کند. کار او در هر زمینه از قدرت استاده و نایابی برخوردار است. شیوه‌های بیان او اغلب ابتکاری و بیسابقه است.

سبکی که در منظومه‌ها و قطعات هجایی «وغوغ ساهاب» بچشم می‌خورد منحصرأ ساخته ابتکار و طبع خلاق هدایت است. برای انتقاد شدید و بیرحمانه‌ای از «ادبیات» مبتذل و آداب حقیر رایج زمان، میتوان سبک «وغوغ ساهاب» را از بهترین شیوه‌ها بحساب آورد. امتیاز هنر هدایت در اینست که برای بیان مقصودش شایسته ترین قالب‌ها را انتخاب می‌کند: «شعرا و نویسندگان» بیسایه «عصر آطلاتی» را با هجای «وغوغ ساهاب» رسوا می‌کند، و بر تئوری غیر عملی آفرینش جهان و انسان با پست کیمیک خیمه شب بازی «افسانه آفرینش» ضربت می‌زند، سرگردانی، یأس، بدبینی، نفرتش را از ابتذال و پستی محیط در قالب رؤیاهای گسیخته «بوف کور» میریزد، و امیدش را بغشکاندن ریشه شر و فساد در رمان «حاجی آقا» و افسانه «آب زندگی» تجسم میدهد. در قالب داستانهای کوتاهش بتوصیف و تحلیل مردم محیط و نمایاندن زوایای زندگی اجتماع ما مپردازد.

هزل توانای هدایت بیشک از جوه ممتاز هنر اوست. احسان طبری در

این باره مینویسد : « قدرت هزل در هدایت بدرجه ای است که شخص را بتحسین واد میدارد . این یکی از صفات ممتازه هنر هدایت است وبدون شك بمنزلت او دراین زمینه هرکس باسانی دسترسی نمی یابد . » (۱)

تجسم این قدرت بی نظیر بخصوص در «وغ وغ ساهاب» ، «حاجی آقا» ، «افسانه آفرینش» و آخرین اثرش «توپ مروارید» بچشم میخورد . هزل هدایت فقط برای ریشخند و تسخر نیست ، وی با این حربه مؤثر هرچه را که منفور ، بد مبتدل ، نادرت و غیر انسانی میداند مورد حمله قرار میدهد وبا قدرت میکوبد .

یکی دیگر از وجوه ممتازه هنر هدایت قدرت تعبیر و توصیف اوست ، دراین زمینه هم هنر هدایت درمیان نویسندگان معاصر ایران تالی و نظیر ندارد . وصف مناظر ، چهره ها ، بیان حالات ووقایع با شکلی قوی وبدیع درهنر هدایت تجلی میکند . میتوان ازتوصیف سپیده دم (۲) وچشم های اشک آلود (۳) وتابش خورشید (۴) در بوف کور نام برد که نمونه های شگفتی از خلق هنری و توصیف را در ادبیات معاصر فارسی بدست میدهد . چهره اشخاص وقهرمانهای داستانها ، حالات ووقایع با قدرتی شگفت ونایاب ترسیم شده است .

تحلیل روحی که در ادبیات فارسی ، پیش از هدایت جای قابل توجهی نداشت در آثار وی تادرجه کمال بسط مییابد . «اونه فقط نخستین کسی است که بطور جدی وکامل زبان مردم را احیاء نموده و بان رسمیت داده ودر ادبیات وارد ساخته است بلکه اولین کسی است که بطور جدی ودقیق وبا منتهای فهم واستعداد ، روح مردم را تجزیه کرده ومورد انتقاد قرار داده است . اولین کسی است که باداب ورسوم و عادات و قیود زندگی مردم توجه نموده است . » (۵)

هدایت بشناختن زبان ، آداب ، عادات ورسوم مردم محیط خود اکتفائی کند ، بلکه میکوشد که زوایای روح آنها را بشکافد ورازدرد هائی را که در رگ وریشه توده رسوخ کرده است بیابد این تلاش ، بداستانهای اوخاصیت تحلیلی عمیقی میدهد . از «کجسته دژ» ، «بوف کور» ، «داش آکل» ، «زننه بگور» ، «سک ولگرد» و «علویه خانم» میتوان نام برد که هدایت میکوشد با نیش قلم موشکافش عمق ارواح و وجدانهای مردم محیط مارا بشکافد ، و شرو علت وجودی آنرا بیابد بقتضای محیط ، دراین زمینه کار تجسسش اغلب بنومیدی میکشد ، ولی دست از جستجو برنمیدارد وهرروز درزمینه تازه وبکری برای یافتن پا میگذازد . جستجوی اووقف اعماق اجتماع ما میشود ، وبهمین جهت اغلب قهرمانهای داستانهایش مردم عادی محیط ما هستند که در چهار چوبه آداب ، عادات ومعتقدات بوج کلافه شده اند وبانواع بدبختی ها وناکامی هاروبرو هستند .

هدایت برای اولین بار مردم عادی اجتماع ایران را بصحنه داستانهای خود میکشاند وبتحلیل روحیات ، آداب وعادات ، امید ها وناکامیهایشان میپردازد . تحلیل او درزمینه هائی که برمیگزیند قوی ، گیرا وعمیق است . بیشك زمینه هائی از زندگی

۱ - مجله مردم - شماره ۱۰ - تیرماه ۱۳۲۶ صفحه ۴۴ - ۲ - صفحه ۳۲ بوف کور - ۳ - صفحه ۲۴ بوف کور - ۴ - صفحه ۷۵ بوف کور - ۵ - احسان طبری - مجله مردم شماره ۱۰ تیرماه ۱۳۲۶ صفحه ۴۴ .

ملت ما برای هدایت ناشناس میماند و حتی در آخرین آثارش از انعکاس و تحلیل دقیقی برخوردار نمیشود. اگر «حاجی آقا»، «لکانه»، «پیرمرد خنزر پتزی»، «علویه خانم»، «داش آکل»، «شریف»، «دون ژوان کرج»، «گل بیو» و امثال آنها برای هدایت شناخته هستند. پدیده جدیدی در زندگی ملت ما، یعنی طبقه کارگر تا پایان عمر برای هدایت ناشناخته میماند. فقط نیمرخ مبهمی از کارگران چاپخانه را میتوان در داستان کوتاه «فردا» دید، این نیمرخ ضعیفی است که بهیچوجه با تحلیل عمیق هدایت در سایر زمینه‌ها برابری نمیکند

از نظر محتوی، یأس و بدبینی جنبه غالب هنر هدایت را تشکیل میدهد. این، نشان دوره اوست که انسان زیر فشاری وحشتناک درهم میشکند و نفس چندان تنگ است که راه فراری نمیتوان جست. فعالیت ادبی هدایت با سیطره شوم دیکتاتور رضاخان آغاز میگردد. دوره‌ای است که قلدری، پستی، ابتذال و انحطاط حکومت میکند و هر آنچه انسانی و شریف است جایی برای تجلی و بروز ندارد. تلاش نیکی برای غلبه بر بدی پیوده مینماید. فریاد انسان درون یک چار دیواری تنگ و خفه منعکس میشود و بخودش بر میگردد. هدایت خواستار زیبایی است و از غلبه زشتی رنج میبرد. نومیدانه در ظلمتی که او و اجتماعش را در برگرفته دست و پا میزند. گویا میخواهد علت بدی را در خود بدی بیابد. بهمین جهت سرش بسنگ میخورد و هر بار نومید تر از بار پیش تجسس دردناک و تلاش یأس آمیز خود را آغاز میکند و چون جوینده سردرگمی هر بار دست خالی بگرا نه نومیدی باز میگردد.

۳۸

با اینهمه هدایت هرگز در برابر حاکمیت قلدری، پستی، ابتذال و ریا سکوت نمی‌کند. برضد زورگویی، جهل، دزدی، ریا و ابتذال بسختی می‌جنگد. تازیانه قلمش را بر کرده زورگویان زمین و آسمان میکوبد. هیچ چیز مزورانه، غیر انسانی و رذیلانه نمی‌تواند از دستش بگریزد. آشکارا، بدون بیم و هراس، با جرأتی شگفت هرچه را که بنظرش پست و مبتذل و دروغ میرسد، مورد حمله قرار میدهد. بدی را تا مخفی‌ترین زوایایش میشکافد و پرده فریب و تظاهری را ندریده باقی نینگذارد.

برضد جهل، خرافه پرستی و عوامفریبی دلیرانه و بسی پروا نبرد میکند و بیمی ندارد که زورمندان زمین و آسمان را، با همه باد و جبروتشان، با قلم هزال و رسواکننده خود در معرض حمله‌ای بیرحمانه و شکننده قرار دهد. آدمهای بی‌حیا، پرو، گدامنش، معلومات فروش، چشم و دل گرسنه، متعلق و پست، احمق‌ها، سفله‌ها و رجال‌ها را بسختی محکوم و رسوا میکند و رذالت، دناقت و حقارتشان را با قدرتی شگفت بر ملا میسازد. انتقادش که گاه لحن هزل و نیش‌خند بخود میگیرد، قوی، مؤثر و رسواکننده است. در نخستین آثارش حمله شدید و گیرائی بر ضد خرافات و جهل پرستی آغاز میکند.

بسال ۱۳۰۹ در پیس کمیته خیمه شب‌بازی «افسانه آفرینش» تئوری غیر علمی خلقت جهان و انسان را، با هزلی گیرا و شگفت، مورد انتقادی کوبنده قرار داد. این کتاب بعدها در پاریس در نسخ معدودی بچاپ رسید و در محیطی محدود

منتشر گردید. در این اثر هدایت بانهایت جرأت، کینه خود را، نسبت بهر گونه جهل و خرافه پرستی آفتابی کرد، و با تجسم هزل آمیز تئوری های پوچ مذهبی بی بایکی آنها را بر خ کشید.

در همین سال هدایت «زنده بگور» را نوشت که در عین تصویر زندگی تپید. هائی از مردم آنروز، یاسی جانگزا و دردناک در آن بچشم میخورد. داستان کوتاه «زنده بگور» چکیده نخستین دلزدگی ها و سرخوردگی های اوست، هنگامی است که زیر فشار حکومت، مذهب، آداب و رسوم بی معنی، اخلاق پست و مبتذل زمان احساس میکنند که نفسش پس می رود و راهی برای گریز ندارد. گمان میکنند به بن بست رسیده است، و مینویسد: «این سر نوشت است که فرمانروایی دارد. (۱)» دست بجانب مرگ دراز میکند و از خود کشتی بعنوان وسیله برای فرار از بن بست نام میبرد. اگر در اینجا هدایت پیامبر یأس و بدبینی است، تلاشی برای تحمیل اندیشه خود نمی کند و با صداقت از تأثیر محیط در ساختن «اندیشه ها و احساساتش» نام میبرد. مینویسد:

«این اندیشه ها، این احساسات نتیجه یک دوره زندگانی من است.» (۲)
 «من سخت، خشن و بیزار درست شده ام، شاید اینطور نبودم تا اندازه ای هم زندگانی و روزگار مرا اینطور کرد.» (۳)

راستی هم همین است. محیط شوم و خفقان آوری که هدایت را در بر گرفته بود او را که دائم در تلاش و نبرد بود بپنجاهای نو میدی و بدبینی کشاند. وی در نبرد نو میدانهاش از واقع بینی یک مبارز آگاه برخوردار نبود. اصولاً در محیط آنروز ایران این آگاهی و واقع بینی یا وجود نداشت و یا آنقدر ناچیز بود که در مقیاس اجتماعی بحساب نیامد. هدایت بدی را میشناخت و با همه نیرویش بآن حمله میبرد، ولی از علل بفرنج بدی و طریقه ازمیان برداشتن آن آگاهی کافی نداشت. مبارزه طبقاتی، و قوانین و سر نوشت و آینده این نبرد سهمگین تاریخی را نمیشناخت، بهمین جهت چشم انداز آینده اش محدود بود و هرگاه در حین نبرد وجستن سرش بسنگ میخورد بسختی مایوس میشد. احساس میکرد دورش یک حلقه آتشین کشیده اند، (۴) راه نجاتی نمی یافت و مینوشت: «دنيا، مردم همه اش بچشم يك بازچه، يك تنگ، يك چیز پوچ و بی معنی است.» (۵) و این پوچی را در محکومیت سربسته «داود گوژپشت» بر خ میکشید.

با این همه نیکی، زیبایی و خصایل انسانی را ستایش میکرد. مردانگی را که در برابر نامردی قد علم میکند، زیبایی را که در برابر زشتی میایستد، بزرگ منشی را که از دنات بیزار است و برضد آن میجنگد، میستود. این ستایش را در «سه قطره خون» (۶) آفتابی کرد. در این اثر بتصویر چهره «داش آکل» پرداخت که مظهر خصایل انسانی، مظهر شرافت، مردانگی، غیرت، بزرگ منشی، راستی، نجابت، امانت و انصاف است. چهره های «اودت»، «مرجان» و «لاله» را تصویر کرد که سرشار از زیبایی، پاکي، لطف، مهر، و عشق انسانیست.

۱- زنده بگور صفحه ۱۱ - ۲- زنده بگور صفحه ۱۰ - ۳- زنده بگور صفحه ۲۳ - ۴- زنده بگور صفحه ۳۶ - ۵- زنده بگور صفحه ۲۴ - ۶- این اثر در سال ۱۳۱۱ منتشر شد.

در این زمان تسلط قلدری، زورگویی و بدی شدید بود و همه چیز را در پنجه شوم خود میشکست. بهمین جهت حتی ستایش هدایت اذنیکی و زیبائی با یاس و بدینی آمیخته بود. در همه جا، نیکی و زیبائی در عین استواری بزمن میافتد و زشتی و بدی پیروز میشود. «داش آکل» زیر ضربت دشنه «کاکارستم» جان میدهد و «اودت» که «مثل گلپای بهاری ترو تازه بود» (۱) تن ظریفش را بدست امواج دریایمیسپارد. هدایت که شیفته زیبائی و نیکی است، هنگام ستایش آن، در برابر واقعیت تلخ محیط، با زهم به بن بست میرسد و پیروزی بدی، زشتی و دنائت را بر خ میکشد. در این هنگام چون، بمقتضای زمان و محیط افق دیدش نمیتواند بآینده ای دورتر کشیده شود، پیروزی نهائی، دور رس و دشوار انسان بردشنانش، کار بر مقتضوری، زیبائی بر زشتی و نیکی بر بدی برایش ناشناس میماند.

با وجود این هدایت از تبرد بابدی، زورگویی و ابتدال باز نمیاندد.

در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ «علویه خانم» را مینویسد و «وغ و غ ساهاپ» را بهمکاری مسعود فرزند منتشر میسازد. هر دو اثر شامل انتقادی شدید از اجتماع دوران اوست. در اولی زشتی ها و پستی ها را از اعماق اجتماع بیرون میکشد و با تازیانه رسوائی میکوبد، «علویه خانم» که با زبان محاوره عادی قهرمانهایش نوشته شده و مشحون از لغات تمایر و اصطلاحات زبان عامه میباشد، یک اثر انتقادی جالب در زمینه ای خاص بشمار میآید. در «وغ و غ ساهاپ» «هنر» مبتدل و بازاری عهد دیکتاتوری؛ آداب و رسوم بیمعنی و پست، مورد انتقادی شدید، بیرحمانه و هزل آمیز قرار میگیرد. میتوان از قضیه «تیارت طوفان عشق خون آلود» - و قضیه «رمان تاریخی» نام برد که درست و حسابی از خجالت «هنر و ادبیات» مبتدل رایج زمان در میآید.

۴۰

در همین دوران، هدایت «سایه روشن» را منتشر کرد. در اینجا اگر ضمن تحلیلی از زندگی مردم، هنوز هم ستایشی اذنیکی و مردانگی بچشم میخورد، تیرگی روزافزون سایه خفقان آور دیکتاتوری؛ رنگ باس و بدینی را قویتر کرده است. تا آنجا که هر گونه امیدی بآینده، و اصولاً هر گونه آینده ای، در چشم هدایت بیمعنی و پوچ جلوه میکند و در داستان کوناه «س. ک. ل. ل.» روزنه هر گونه امیدی بسته میشود اصولاً علت هر گونه امیدواری پوچ و مضحک و نامود میگردد.

با تشدید تسلط دیکتاتوری، هدایت بیشتر در تیرگی باس و بدینی فرو میرود فشار دیکتاتوری برای تحکیم پایه لرزان فرمانروائیش بطور مداوم افزایش مییابد دستگاه تفتیش عقاید و حشیانه بکاش و وجدانها میبردازد تا در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ سایه اختناق بیش از حد تحمل هدایت، سنگین میشود: سقری که در این دوران بهندوستان میکند، زهر باس را جانگزاتر در وجدانش میچکاند. زیرا در آنجا هم میلیونها انسان زیر یوغ استیلای ستمگانه استعمار انگلستان دوچار خفقانند.

میتوان از عوامل دیگری هم نام برد که در این اوضاع و احوال، در این تیرگی مرگبار، باس و خشم نومیدانه هدایت را شدت بخشیده است. در محیطی خاموش و مخنتق فریادش را نمیشنوند، و صدایش ناشناخته میماند. جز گروهی معدود و انگشت شماری کسی قدرش را نمیشناسد. در دوره ای که «ادبیات» مبتدل و

بازاری رواج و رونق دارد، آثار هدایت در نسخ معدودی منتشر میشود و از محیطی محصور پافرا تر نیگذازد سالها حکومت «رجالها» و قلدرها، مفتخورها و روزگوها زهر جهل و ابتذال را در آذهان مردم پاشیده، کمر به انهدام معرفت و روشن بینی بسته، و برای تباه کردن ذوق آدمها تلاش کرده است. هدایت واقعت بیذوقی، مبتذل پسندی نادانی و تاریک اندیشی را نزد مردم محیط خود بچشم میبندد، ولی چون هنوز قادر بتعلیل منطقی آن نیست، بدبینیش همه زندگی و انسان را در بر میگیرد. با کوششی عقیم میخواهد علت بدی را در خود بدی بیابد، ناچار علل موجد اجتماع بدی ها و زشتی ها برایش ناشناس میانند و هر بار سرش محکمتر از پیش بگنک میخورد، آنگاه در پایان تلاشی دردناک، درون تنهایی شکنجه آورش، احساس میکند که زخم هائی مثل خوره روحش را آهسته درانزوا میخورد و میترشد. (۱)

در مجموع این اوضاع و احوال است که هدایت از زبان «بوف کور» (۲) سخن میگوید. امیدی ندارد که صدایش شنیده شود، فقط میکوشد خودش را بسایه اش معرفی کند (۳). زهر خندچندش آورش را در خلأ رها میکند و یأسش از بیم و وحشت لبریز میشود. احساس خفقان و نومیدی وی، و وحشتش از نیستی، اندیشه اش درباره بوجی و ناپایداری زندگی، دلهره اش از دامهای بیشمار که در راه آدمی گسترده اند، بدبینی شکفت و وحشترا، و نفرتش از زندگی و محیطیکه او را در بر گرفته، شکنجه ها و درد های باور نکردنیش، در این اثر شوم تجسم مییابد. گریزش از خفقان، و ابتذال، دناست و رذالت دردناک است، چه در هر رهگذر دامنش را میگیرد. در ظلمتی یکدست، برای غایب بر قلدری، زورگویی، قحاحت و پستی راهی نیشناسد و در سرحد خشم و یأس مینویسد: «حس میکردم که این دنیا برای من نبود، برای یکدسته آدمهای بیحیا، پرو، گدامنش، معلومات فروش، چارودار و چشم دل گرسنه بود. برای کسانی که بفراخور دنیا آفریده شده بودند و از زورمندان زمین و آسمان مثل سگ گرسنه جلو دکان قصابی که برای یک تکه لته دم میچنبانید گدائی میکردند و تملق میگفتند.» (۴)

دنیابنظرش خالی و غم انگیز میآید و اضطرابی دردناک دامنش را میگیرد. (۵) هیچ چیز نمییابد که قابل دل بستن باشد. اگر در یک لحظه بستایش زیبایی میبردازد، لحظه بعد فساد و تباهی آنرا برخ میکشد. چون هنوز از رازها و قوانین اجتماع طبقاتی آگاهی کافی ندارد، بدی و زشتی و ناراستی را نه معلول حاکمیت طبقات استنمارگر، بلکه جزو سرشت انسان بشمار میآورد، و در کرانه های نومیدی و خشم بر زندگی مهر محکومیت میزند. آنگاه برای گریز از این محکومیت بدامن مرگ دست میبرد. در عین حال از مرگ، از نیستی و وحشت دارد. مرگ راهم میستاید و هم از آن میترسد.

بدینگونه «بوف کور» بعنوان مظهری از هنر منحط و مایوس، در دورانی تیره و بحرانی زائیده شد. این آخرین فریاد نو میدانه هدایت بود که در دوران دیکتاتوری، بگوش خورد و تاشش سال بعد اثری از دست وی بیرون نیامد.

۱- آغاز بوف کور - ۲- این اثر در ۱۳۱۵ نوشته شده است - ۳- بوف کور صفحه ۱۰ - ۴- بوف کور صفحه ۹۹ - ۵- بوف کور صفحه ۷۶

با وجود آنچه گفته شد، این فریاد نومیدانه، با قدرتی شکفت، بسیاری از معایب محیط، ناراستیها و دروغ ها را رسوا کرد، پرده از خیلی زشتیها و قضاحت ها و تزویرها برداشت، بساط زورمندان زمین و آسمان را مورد حمله قرارداد. اینکه هدایت نوشت:

« نمیخواستم بدانم که حقیقتاً خدائی وجود دارد یا اینکه فقط مظهر فرمان-روایان روی زمین است که برای استعکام مقام الوهیت و جاییدن رعایای خود تصور کرده اند.» (۱) عین خواستن بود. با تردیدی پرمعنی، بی ایبانش را با وهام مجبول و ادروشن بینیش را در شناخت نقش تاریخی الوهیت بروز داد.

در سالهای فاصله نگارش «بوف کور» و سقوط دیکتاتوری رضاخان، هدایت در غرقاب نو میدی و بدبینی، دیگر چیزی برای گفتن نداشت. در سرحد یأس آخرین سخن در دناکش را با سایه اش در میان نهاده بود.

همینکه حوادث شهریور ۱۳۲۰ بر پیکر دیکتاتوری دوران سیاه ضربت زد و بنای پوشالی آنرا فرو ریخت، روزنه ای از امید بدل خاموش هدایت گشوده شد. خشم عصیان آمیز توده زجر کشیده، و جنبشی که از میان مردم برای پاره کردن زنجیرها برخاست، دیوار یأس و سکوتش را شکست. اگر در دوران تسلط دیکتاتوری او نتوانست چهره مردان معدودی را که در برابر زورمندان زمین و آسمان کمر خم نکردند و با شجاعت و امید بدفاع از کار و حقیقت، در برابر مفتخواری و بیدادگری برخاستند، بشناسد، اگر فریاد امید بخش و دلیرانه ادانی بزرگ را نشنید، هنگامیکه جنبش توده کار بصورت یک واقیعت اجتماعی تجلی کرد، بجانب امید کشیده شد و « نشان داد که یأس جانگزای او یک فلسفه قطعی و ابدی نیست بلکه نتیجه تلخی و ناگواری محیط بوده است.» (۲)

۴۲

در پی سالها رنج و یأس گرایش بجانب امید دشوار بود. باین جهت در «سگ و لگردد» که یکسال پس از سقوط دیکتاتوری منتشر شد از تلاشی دلهره آمیز، مبهم و بی نتیجه سخن گفت. ولی در همین اثر زوایایی از تاریک خانه دوران دیکتاتوری را با انتقادی روشن و گیرا مورد تجزیه قرارداد. «میهن پرست» (۳) یک داستان انتقادی قوی و رسواکننده بود.

در «ولنگاری» که دو سال بعد (۱۳۲۳) منتشر شد، نقد هدایت امیدوارانه و سرشار از روشن بینی بود. در «قضیه» های این اثر جالب، نه تنها انتقادی گیرا و شدید از انحطاط، تاریک اندیشی، جهل و ستمگری بچشم میخورد، بلکه امید بیروزی بر نادانی، زورگویی و بدی تجلی میکند. مبارزه هدایت شکل مثبت و سازنده بشود میگیرد.

در همین سال مبارزه مثبت، دشوار و ثمر بخش توده ها را در افسانه «آب زندگی» جان میدهد و بیروزی میرساند. نیکی بر بدی غلبه میکند و آرزوهای بزرگ انسانی در مدینه فاضله «همیشه بهار» تحقق مییابد. پیکار دشوار و خونین

بین کار و سرمایه ، دانش و جهل را با واقع بینی تجسم می بخشد و غلبه نهایی کار و دانش را با قاطعیت تأیید میکند . در اینجا دیگر هدایت در وادی سرگردانی گام نمیزند ، طریق مبارزه مثبت را میشناسد ، بر راز های جامعه طبقاتی ، علت حکومت بدی ، زشتی و ناپینائی ، نقش اجتماعی طبقات استثمارگر ، و وظیفه تاریخی نیروی کار در برافکندن پایه بهره کشی و ستم ، وقوف دارد ، و پیروزی توده کار و زحمت را مورد تأیید جدی قرار میدهد .

بخوبی مشهود است که گسترش مبارزه حزب طبقات زحمتکش ، آفتاب امید هدایت را هر روز روشنتر میتاباند . در سال ۱۳۲۴ بنوشتن «حاجی آقا» توفیق مییابد . این اثر که در نوع خود شاهکاری بشمار میآید ، شامی از وضع ایران را در آخرین سالهای دیکتاتوری رضا خان و سالهای بعد از شهریور ترسیم میکند . هدایت با ظرافت ، روشن بینی و دقتی کم نظیر طبقه حاکمه و نمونه هایی از مردم اجتماع ما را مورد تجزیه قرار میدهد . نقد رسواکننده اش که اغلب با هزلی گرا و عمیق آمیخته است ، پرده از چهره زشت و غیر انسانی فرمانروایان جامعه ما بر میدارد . جبروت دروغین دیکتاتوری را بیاد تمسخر میگیرد و فضاقت ، فساد ، وحشیگری و خاصیت ضد انسانی حکومت «دزدها و خائنها و جاسوسها و جانیها» (۱) را برملا میسازد و هر چه را که در خدمت این حکومت کار میکند ، از او هام و خرافات مذهبی ، تا « نره غول » های وحشی و مأمورین شکنجه و عذاب ، میکوبد و بدون ذره ای گذشت و پرده پوشی رسوا میکند . این عوامل که در سالهای پس از شهریور ، در برابر مبارزه مردم ، برای تحکیم موقعیت نا استوار طبقه حاکمه بکار میافتند ، مورد حمله مؤثر و بیرحمانه هدایت قرار میگیرند .

در قالب « حاجی آقا » مفاسد ، خصائص حیوانی ، مظالم و رذائل طبقات حاکمه مجسم میشود .

هدایت با روشن بینی روی علت بدی ها و زشتی ها انگشت میگذارد و جهاد مردم را بر ضد رژیم حاکم ، برای ویران کردن بنای جهل و ستم ، میستاید و باشوقی وافر تجلیل میکند . در بیکر « منادی الحق » این جهاد شگرف و دشوار را تجسم میدهد و صلابت ، قدرت ، حقانیت ، امید و استواری شریفش را ، در مقابله ای با « حاجی آقا » آفتابی میکند .

« منادی الحق » مظهر نیروی در اجتماع ماست که بیکار اوج افزایش به هدایت امید و شوق زندگی مینماید . در قلعه امید مشتاقانه اش ، هدایت « بزرگترین و عالیترین شعر زندگی » خود را میخواند و خطاب خشمگین و طوفانی « منادی الحق » را به « حاجی آقا » بگوش میرساند : « بزرگترین و عالیترین شعر در زندگی من از بین بردن تو و امثال تست . » (۲)

هدایت از بیم و وحشت طبقه حاکمه ، تلاشش برای تحکیم موقعیت بخطر افتاده ، تمهیدش برای تحمیق توده و در هم شکستن جنبش وی ، پرده برمیدارد . از کوشش حکومت ، مزدوران سیاست های استعماری ، مفتخور ها و انگل ها ، برای تجدید

دوران سیاه گذشته ، برای تحمیل يك نره غول که حسابی پدرمردم را دریابورد (۱) خبر میدهد .

«حاجی آقا» اوج امیدواری هدایت بود. هینکه در آذرماه ۱۳۲۵ نیروهای وحشی طبقه ساکمه و استعمار برجنیش مردم هجوم آوردند و خون چندین هزار انسان شریف و وارسته را بر سر زمین های وطن ما ریختند ، هدایت با ردیگر بورطه نو میدی سقوط کرد و دروادی یاسی عمیق و کشنده سرگردان ماند . با آنکه پیش از وقت از تمهید تهاجم دشمن خبر داده بود ، وقتیکه واقعه فرا رسید ، تاب مقاومت نیاورد . گویا دیگر آن توان را نداشت که برای فتحی دوررس بکوشد ، یا پیش آمد شکستی موضعی برایش تحمل ناپذیر بود . او که در «آب زندگی» مدینه فاضله اش را با تهاجمی خونین و وحشتبار مواجه کرد ، و بی آنکه چنگک بدامن نو میدی بزند ، در پی نبردی مداوم ، دشوار و سهمگین بر کرسی پیرویش نشاند ؛ در صحنه زندگی پس از حدوت يك شکست توانست مردم را در نشیب خونین و گذرای نبردشان همراهی کند . شعله امیدش که چند سالی فروزان گشته بود خاموش شد و هدایت در اعماق مظلّم یاس و بدبینی ، به بهانه « پیام کافکا » (۲) احساس خفقان ، دلبرها ، و هراسها ، و نو میدیهای خودش را بروز داد . دیگر توان پیکار و امید نداشت . و دوباره در غرقاب فلسفه پوچی زندگی و تنهایی انسان دست و پا زد .

با وجود این ، در عین خشمی نو میدانه ، هر گاه که فرصتی پیش آمد بر بیکر نظام جا برانه موجود ضربت زد و نفرتش را نسبت با سیرکنندگان انسان و کشنندگان آزادی ، اعلام کرد . توطئه بهمن ماه ۱۳۲۷ ، هجوم وحشیانه حکومت بر سازمانهای مبارزه مردم ، حبس و تبعید و محاکمه آزاد مردان و رهبران نهضت خلق ، خشم بیحد هدایت را بر ضد توطئه گران برانگیخت . ترکانازی قلدرها ، احمقها و رجالها برای هدایت قابل تحمل نبود . چند ماه بعد اعتراضش ، در جواب دعوت نامه ژولیو کوری آفتابی شد . ژولیو کوری طی نامه ای او را برای شرکت در کنگرس جهانی هواداران صلح دعوت کرده بود . هدایت در نامه اش به ژولیو کوری ، از موافقی که حکومت در راهش نهاده بود نام برد ، پرده از ماجرای حبس و محاکمه مردان دموکرات و مبارزان آزاده برداشت و در پایان ، ایرج اسکندری را بعنوان نماینده خود برای شرکت در کنگرس جهانی صلح معرفی کرد . یاس جانگزیاش مانع از این نشد که هنگام عمل از زندگی و انسان دفاع کند و زبان اعتراض خود را بروی قلدربها و زورگوییها بکشد .

در فاصله همین سالها هدایت «توپ مرواری» را نوشت . هر چند هنوز متن کامل این اثر منتشر نشده ولی در سطورى که نشر یافته (۳) میتوان دید که هدایت با هزل توانایش ، زورگویی ، تجاوز ، استبداد ، جهل ،

۱- حاجی آقا : صفحه ۱۲۸ - ۲- این نوشته بعنوان مقدمه ای بر « گروه محکومین» در سال ۱۳۲۲ منتشر شد .

۳ - خلاصه ای از «توپ مرواری» در کتاب « درباره هدایت » ترجمه و تألیف حسن قائمیان انتشار یافته و قسمتی از متن آن نیز بتدریج در نامه هفتگی « آتشیبار » درج میگردد .

خرافه پرستی ، انحطاط و نیرنگ را مورد حمله‌ای شدید قرار داده و بر ضد زور گویان و تجاوزکاران بسختی جنگیده است . در همین سطوح می‌بینیم که هدایت استعمار را با ضربتی قاطع و مستقیم مواجه می‌سازد . هنگامیکه این اثر نشریابدمی توان درباره‌اش با آگاهی و وقوف بیشتری سخن گفت

با اینهمه ، خشم و کینه‌ هدایت نسبت بر رژیم حاکم دیگر نتوانست محرک امیدواریش باشد . و سرانجام طاقش طاق شد ، زیر فشار وحشتزای بدبینی و نومیدی درهم شکست و بزندگی اندوه بارش خاتمه داد . هدایت یکی از قربانیهای فجایع طبقه حاکمه ایران بود . آن نیروی اهریمنی که مثل بختک بر سینه ملت ما سنگینی میکند و هر روز به تمهید صحنه خونین و وحشیانه جدیدی دست میبرد ، هدایت را پیرنگاه نیستی کشاند ، سالها زهریاس و بدبینی را قطره قطره در روحش چکاند و درد دوره‌ای بحرانی ، در شب بی ستاره او ، ستاره زندگیش را خاموش کرد .

۱ . امید

